



Implementation of the principle of necessity of contracts and exceptional cases of its dissolution in Iranian and Egyptian law with emphasis on the theory of excuse

Samira Harati ghavi  ¹

1. Affiliated Faculty Member, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Mallard, Tehran, Iran (Corresponding Author), Email: samira.harati92@yahoo.com

Abstract

The principle of *pacta sunt servanda* stands as one of the foundational pillars of contract law, ensuring the stability and enforceability of agreements between parties. In most legal systems, including those of Iran and Egypt, this principle enjoys an indisputable position. However, the emergence of exceptional, unforeseeable, and uncontrollable circumstances may render the continued execution of a contract excessively burdensome, thereby endangering the realization of justice. In such cases, a delicate balance must be struck between the necessity of honoring commitments and the protection of disadvantaged parties. In Iranian law, drawing from the doctrines of Imamiyyah jurisprudence, the concept of 'o^zr (excuse) provides a theoretical mechanism for alleviating contractual obligations under extraordinary hardship, primarily based on the principles of *la ḥaraj* (no undue hardship) and *la ḍarar* (no harm). In contrast, Egyptian law, influenced by the theory of *imprévision* from French law and the Mālikī school of Islamic jurisprudence, explicitly recognizes the possibility of modifying contractual obligations under the doctrine of *al-ḥādīth al-ṭāri'* (unforeseen event), as articulated in Article 147(2) of the Egyptian Civil Code. This comparative and analytical study examines the theoretical foundations, conditions, and practical implications of these two doctrines within the legal systems of Iran and Egypt. The findings reveal that Egyptian law, through its clear legislative framework, has achieved greater practical effectiveness in addressing economic and social disruptions. In contrast, Iranian law, despite its rich jurisprudential heritage, still suffers from a lack of codification and consistent judicial application. This disparity underscores the need for legislative reform in Iran, aimed at institutionalizing flexible legal responses to force majeure events and achieving a balance between contractual obligation and equitable justice.

Keywords: The principle of necessity of contracts, the theory of excuse, unforeseen events, contractual justice, Egypt.

Received: 09/11/2025; **Revised:** 14/01/2026; **Accepted:** 16/02/2026; **Published online:** 13/03/2026.

How To Cite: Harati ghavi, S. (2025) Implementation of the principle of necessity of contracts and exceptional cases of its dissolution in Iranian and Egyptian law with emphasis on the theory of excuse. *Private Law Doctrines of Islamic Countries*, 2(4), 93-115. <https://www.doi.org/10.22091/dplic.2026.15907.1113>





تطبيق اصل لزوم قراردادها و موارد استثنایی انحلال آن در حقوق ایران و مصر با تأکید بر نظریه عذر

سمیرا هراتی قوی^۱

۱. عضو هیئت علمی وابسته، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی ملارد، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، رایانامه: samira.harati92@yahoo.com

چکیده

اصل لزوم قراردادها به مثابه یکی از بنیادی‌ترین ارکان حقوق قراردادها، تضمین‌کننده استواری و الزام‌آوری توافق‌ها میان طرفین است و در اغلب نظام‌های حقوقی، از جمله ایران و مصر، جایگاهی خدشه‌ناپذیر دارد. با این حال، بروز شرایط استثنایی، غیر قابل پیش‌بینی و خارج از اراده متعاملین، گاه استمرار اجرای قرارداد را با دشواری‌های شدید همراه می‌سازد و تحقق عدالت را با مخاطره مواجه می‌کند. در چنین مواردی، ناگزیر باید میان لزوم وفای به عهد و ضرورت حمایت از طرف زیان‌دیده، تعادلی ظریف برقرار گردد. حقوق ایران با تکیه بر آموزه‌های فقه امامیه، نظریه‌ای با عنوان عذر را ارائه می‌دهد که در پرتو قواعدی نظیر لاجرح و لاضرر تلاش دارد امکان رهایی از الزام قراردادی را در موارد فوق‌العاده فراهم آورد. در سوی دیگر، حقوق مصر با الهام از نظریه حادثه غیرمترقبه که خاستگاه آن در حقوق فرانسه و فقه مالکی قابل ردیابی است، به صراحت در ماده ۱۴۷ قانون مدنی، امکان تعدیل تعهدات در صورت وقوع حوادث طاقت‌فرسا را به رسمیت شناخته است. پژوهش حاضر با رویکردی تطبیقی و تحلیلی، به بررسی مبانی نظری، شرایط تحقق و آثار عملی این دو نظریه در دو نظام حقوقی ایران و مصر می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که حقوق مصر با بهره‌گیری از چارچوبی منسجم و تقنینی، در رویارویی با بحران‌های اقتصادی و اجتماعی از کارآمدی بیشتری برخوردار است، حال آنکه حقوق ایران با وجود پشتوانه فقهی غنی، همچنان از ضعف در تقنین و رویه‌سازی قضایی رنج می‌برد. این تفاوت بیانگر لزوم بازاندیشی در نظام حقوقی ایران به منظور نهادینه‌سازی نهادهای انعطاف‌پذیر در برابر حوادث غیرمترقبه و نیل به توازن میان الزام قراردادی و عدالت عرفی است.

واژگان کلیدی: اصل لزوم قراردادها، نظریه عذر، حوادث غیرمترقبه، عدالت قراردادی، مصر.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۸؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۱۰/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۷؛ تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۱۲/۲۲
استناد: هراتی قوی، سمیرا. (۱۴۰۴) تطبيق اصل لزوم قراردادها و موارد استثنایی انحلال آن در حقوق ایران و مصر با تأکید بر نظریه عذر، آموزه‌های حقوق خصوصی کشورهای اسلامی، ۲(۴)، ۹۳-۱۱۵. <https://www.doi.org/>

10.22091/dplic.2026.15907.1113



مقدمه

اصل لزوم قراردادهای به مثابه یکی از اصول بنیادین و کلاسیک در ساختار حقوق قراردادهای، ریشه در مفاهیمی چون احترام به اراده طرفین، لزوم وفای به عهد و امنیت روابط حقوقی دارد. در اغلب نظام‌های حقوقی مدرن، این اصل تضمین کننده ثبات در روابط قراردادی است و به عنوان یکی از ارکان نظم عمومی در حوزه تعهدات تلقی می‌شود. چنین جایگاهی در پرتو تحولات تاریخی و فکری در اندیشه حقوقی غرب و شرق شکل گرفته و به تدریج در قالب مواد قانونی، رویه‌های قضایی و نظریات دکترین تثبیت شده است. در حقوق ایران، این اصل در ماده ۲۱۹ قانون مدنی تجلی یافته و مقرر می‌دارد: عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشد، بین متعاملین و قائم مقام آن‌ها لازم‌الاتباع است، مگر اینکه به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود. در نظام حقوقی مصر نیز ماده ۱۴۷ قانون مدنی دقیقاً همین معنا را دربردارد و قرارداد را به عنوان قانون مشترک طرفین معرفی می‌کند که جز با رضایت دو طرف یا دلایل قانونی قابل فسخ یا تعدیل نیست. مبنای منطقی و عملی اصل لزوم، نیاز جوامع به ثبات در تعاملات اقتصادی و حقوقی است. روابط قراردادی به ویژه در دوران مدرن که مناسبات اقتصادی پیچیده‌تر و فراملی شده‌اند، نیازمند نوعی قابلیت اتکا و پیش‌بینی‌پذیری هستند؛ وضعیتی که تنها در سایه پذیرش اصل لزوم حاصل می‌شود. بی‌جهت نیست که این اصل در اغلب نظام‌های حقوقی با تعبیر اینکه پیمان‌ها باید محترم شمرده شوند،^۱ مورد تأکید قرار گرفته و خروج از آن جز در موارد استثنایی و محدود مجاز شمرده نشده است (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۲۸۳).

با این همه، ثبات در روابط قراردادی به ویژه در جوامعی که با نوسانات شدید اقتصادی، بحران‌های طبیعی، تحریم‌ها، جنگ‌ها و دیگر رخداد‌های غیرقابل پیش‌بینی مواجه‌اند، نمی‌تواند مطلق و بدون انعطاف باقی بماند. همان‌گونه که اصل لزوم از حیث نظری بر خواست آزاد طرفین قرارداد مبتنی است، عدالت نیز اقتضا دارد که الزام به قرارداد تنها تا زمانی معتبر باشد که شرایط اجرای آن تغییر بنیادین نکرده باشد. در غیر این صورت وفای به عهد می‌تواند به ابزاری برای تحمیل ظلم، خسارت‌های شدید یا حتی سقوط یک‌جانبه طرف متضرر تبدیل شود. از این رو تقریباً تمامی نظام‌های حقوقی، به‌رغم پذیرش اصل لزوم به عنوان یک قاعده بنیادین، استثنائاتی را بر آن شناسایی کرده‌اند؛ استثنائاتی که در پرتو نظریاتی چون قوه قاهره، فورس‌ماژور، حادثه غیرمترقبه و عذر سامان یافته‌اند (Brunner, 2009: 68). در حقوق

1. Pacta sunt servanda

ایران، نظریه عذر بیش از هر نظریه دیگری توانسته زمینه‌های نظری برای رهایی از الزامات سخت‌گیرانه اصل لزوم را فراهم آورد.

این نظریه، با ریشه در منابع فقه امامیه و قاعده‌هایی چون لاضرر، لاجرح و تعذر، ناظر بر موقعیت‌هایی است که اجرای تعهد، به‌رغم امکان منطقی آن، برای متعهد با مشقت شدید یا زیان غیر قابل تحمل همراه باشد. در چنین مواردی، نظریه عذر به مثابه ابزاری اخلاقی فقهی، از استمرار الزام قراردادی جلوگیری می‌کند و طرف متضرر را از قید تعهد رها می‌سازد. اما در حقوق موضوعه ایران، این نظریه هنوز به صورت نهادی مستقل و شفاف در قالب قانون مدون در نیامده است. فقدان تقنین روشن، موجب شده است که بهره‌گیری از آن در دعاوی عملی، تابع تفسیرهای متشتت قضات و وابسته به اقتضائات موردی گردد. به نظر می‌رسد میان دو مفهوم «اصل لزوم قراردادهای» و «اصل لازم‌الاتباع بودن قراردادهای» نوعی همپوشانی مفهومی وجود دارد که ممکن است موجب برداشت خلط‌آمیز شود. اصل لازم‌الاتباع بودن ناظر بر این معناست که قرارداد صحیح برای طرفین الزام‌آور بوده و آنان مکلف به رعایت مفاد آن هستند؛ درحالی‌که اصل لزوم به معنای بقای عقد و عدم امکان انحلال یک‌جانبه آن جز در موارد مقرر قانونی یا تراضی طرفین است. ماده ۲۱۹ قانون مدنی در واقع هر دو جنبه را در برمی‌گیرد؛ بدین معنا که از یک سو بر لازم‌الاتباع بودن قراردادهای منعقدۀ تأکید می‌کند و از سوی دیگر اصل لزوم و استمرار عقد را تا زمان تحقق یکی از اسباب قانونی انحلال بیان می‌دارد. از این رو در مقاله حاضر مقصود از استناد به ماده مزبور، تأکید بر مبنای الزام‌آور بودن و استمرار قراردادهای در حقوق ایران بوده است. با این حال برای رفع هرگونه ابهام مفهومی، تفکیک دقیق میان این دو مفهوم در بخش مقدمه مقاله مورد تصریح و تبیین قرار خواهد گرفت.

در مقابل، حقوق مصر رویکردی متفاوت و منسجم‌تر در پیش گرفته است. قانون‌گذار مصری، با الهام از فقه مالکی از یک سو و نظریه غیر قابل پیش‌بینی^۱ در حقوق فرانسه از سوی دیگر، در بند دوم ماده ۱۴۷ قانون مدنی^۲ خود، به‌صراحت به قاضی اختیار داده است تا در مواردی که تعهد ناشی از قرارداد به دلیل بروز حوادثی استثنایی و غیر قابل پیش‌بینی، طاقت‌فرسا شده باشد، مفاد قرارداد را تعدیل کند.

1. Imprévision

۲. ماده ۱۴۷: الف. العقد شریعة المتعاقدين، فلا يجوز نقضه ولا تعديله إلا باتفاق الطرفين، أو للأسباب التي يقررها القانون. ب. ومع ذلك إذا طرأت حوادث استثنائية عامة لم يكن في الواسع توقعها وترتب على حدوثها أن تنفيذ الالتزام التعاقدی، وأن لم يصبح مستحيلاً، صار مرهقاً للمدين بحيث يهدده بخسارة فادحة، جاز للقاضي تبعاً للظروف وبعد الموازنة بين مصلحة الطرفين أن يرد الالتزام المرهق إلى الحد المعقول. ويقع باطلاً اتفاق على خلاف ذلك.

این نظریه که در ادبیات حقوقی مصر با عنوان الحادث الطارئ شناخته می‌شود، بستری قانونی برای برقراری توازن میان ثبات قراردادی و اقتضائات عدالت فراهم ساخته است. در پرتو این رویکرد، حقوق مصر توانسته است حتی در بحران‌های شدیدی چون نوسانات ارزی، انقلاب‌ها و تحولات شدید اقتصادی، پاسخ‌های مؤثر و متناسبی در چارچوب قانون به دشواری‌های قراردادی ارائه دهد (کاشفی، ۱۴۰۱: ۱۹۰). اهمیت بررسی تطبیقی این دو رویکرد، در چند وجه قابل تأمل است. نخست آنکه هر دو نظام حقوقی، از منابع مشترک اسلامی بهره‌مندند، اما در چگونگی بهره‌گیری از این منابع و تلفیق آن‌ها با نظام حقوق مدرن، راه‌های متفاوتی پیموده‌اند؛ دوم آنکه بررسی این دو تجربه می‌تواند به اصلاح و به‌روزرسانی نظام حقوق قراردادهای در ایران کمک کند، به‌ویژه در جهت رفع خلأهای قانونی و رویه‌ای موجود؛ سوم آنکه از منظر علمی و دانشگاهی، مطالعه تطبیقی این دو نظریه فرصتی مغتنم برای تبیین نسبت میان اصول سنتی حقوق خصوصی و مقتضیات جهان معاصر فراهم می‌آورد، نسبتی که در آن عدالت و کارآمدی و امنیت حقوقی باید توأمان لحاظ گردد.

افزون بر این، در سال‌های اخیر وقوع بحران‌های جهانی همچون همه‌گیری کووید-۱۹، افزایش بی‌سابقه تورم، نوسانات نرخ ارز و تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی، ضرورت بازنگری در اصول سنتی حقوق قراردادهای را بیش‌ازپیش برجسته کرده است. بسیاری از قراردادهای منعقد شده در شرایط عادی، تحت تأثیر این تحولات با دشواری‌های شدید در اجرا مواجه شده‌اند و طرفین برای احقاق حقوق خود ناگزیر به استناد به قواعد استثنایی شده‌اند. با این حال، در نظام حقوقی ایران، فقدان یک نهاد قانونی شفاف همچون نظریه الحادث الطارئ، موجب شده است که دادگاه‌ها در این گونه موارد با تردید، احتیاط یا حتی امتناع از ورود ماهوی مواجه باشند. درحالی‌که در حقوق مصر، قاضی با تکیه بر یک مبنای تقنینی روشن، می‌تواند وارد ماهیت قرارداد شده و در صورت تحقق شرایط قانونی، تعهدات را به صورت عادلانه تعدیل نماید (شهیدی، ۱۳۸۶: ۲۳۱). از دیگر ابعاد مهم این پژوهش، نقش رویه قضایی و دکتین در شکل‌دهی به حدود و ثغور اصل لزوم و استثنائات آن است.

در حقوق ایران، به دلیل غیبت قانون مشخص، رویه قضایی بسیار متفرق و ناهماهنگ است و به ندرت می‌توان از انسجام یا پیش‌بینی‌پذیری در احکام صادره سخن گفت. در مقابل در نظام قضایی مصر، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، دادگاه‌ها با استناد مکرر به بند دوم ماده ۱۴۷ قانون مدنی، بدنه‌ای از آرای مستدل و قابل ارجاع را پدید آورده‌اند که زمینه‌ساز وحدت رویه و پیش‌بینی‌پذیری در دعاوی شده است. این تفاوت نشان می‌دهد که نظام حقوقی ایران، علی‌رغم برخورداری از ظرفیت‌های فقهی

گسترده، همچنان در مرحله تئوریک باقی مانده و توانسته است این ظرفیت‌ها را به ابزارهای کارآمد قانونی و قضایی بدل کند. بر این اساس، این پژوهش با هدف بررسی تطبیقی اصل لزوم قراردادها و موارد استثنایی انحلال یا تعدیل آن، با تمرکز ویژه بر نظریه عذر در دو نظام حقوقی ایران و مصر، سامان یافته است. در این مسیر، تلاش شده است با بهره‌گیری از منابع معتبر فقهی، متون قانونی، آرای دادگاه‌ها و دیدگاه‌های حقوق‌دانان برجسته، تحلیلی جامع و انتقادی ارائه شود. سؤال اصلی مقاله آن است که چگونه می‌توان میان لزوم وفای به عهد و اقتضائات عدالت در شرایط بحرانی توازن برقرار ساخت؟ و آیا حقوق ایران می‌تواند با الهام از تجربه حقوق مصر، به تقنین نهادهایی مشابه نظریه الحاد الطارئ اقدام نماید؟

۱. اصل لزوم قراردادها در حقوق ایران

در نظام حقوقی ایران، اصل لزوم قراردادها یکی از اصول بنیادین در سامان‌دهی روابط حقوقی و اقتصادی میان اشخاص تلقی می‌شود. این اصل که در ماده ۲۱۹ قانون مدنی به صراحت بیان شده، بر ضرورت پایبندی طرفین به مفاد قرارداد پس از تحقق شرایط صحت آن دلالت دارد. به موجب این ماده، عقود که بر طبق قانون واقع شده باشد، بین متعاملین و قائم‌مقام آن‌ها لازم‌الاتباع است، مگر اینکه به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود. این حکم، نه تنها بیانگر احترام قانون‌گذار به اصل آزادی اراده و التزام طرفین به توافقات خود است، بلکه گویای آن است که در صورت انعقاد یک قرارداد صحیح، خروج از آن، جز با تراضی دو طرف یا تحقق موجبات قانونی خاص، امکان‌پذیر نخواهد بود. اصل لزوم در حقوق ایران، ریشه در منابع فقه امامیه دارد. فقیهان امامی با استناد به آیات قرآن، به‌ویژه آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ؛ لزوم وفای به عهد را یک الزام شرعی و اخلاقی دانسته‌اند.» (سوره مائده، آیه ۱)، افزون بر قرآن، روایات متعددی نیز بر ضرورت پایبندی به تعهدات دلالت دارد.

برای نمونه امام صادق (ع) در حدیثی می‌فرماید: «المؤمنون عند شروطهم؛ مؤمنان باید به شروطی که میان خود مقرر کرده‌اند وفادار باشند.» این نگاه فقهی که قرارداد را نه فقط یک توافق حقوقی بلکه یک تعهد اخلاقی و شرعی می‌داند، پشتوانه نظری مستحکمی برای اصل لزوم در فقه و به تبع آن در حقوق موضوعه ایران ایجاد کرده است (امامی، ۱۴۰۰: ۳۵۶؛ کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۲۲۴). از منظر حقوقی، اصل لزوم، مهم‌ترین ابزار ایجاد امنیت در معاملات و اعتماد در تعاملات اقتصادی است. اگر اشخاص نتوانند بر الزام‌آور بودن توافقات خود اتکا کنند، هیچ انگیزه‌ای برای ورود به روابط حقوقی پایدار باقی نمی‌ماند. ثبات قراردادها، شرط ضروری برای تحقق سرمایه‌گذاری، برنامه‌ریزی اقتصادی، تأمین مالی

و حتی روابط اجتماعی است. بر این مبنا، اصل لزوم به عنوان پایه‌ای برای پیش‌بینی‌پذیری حقوقی عمل می‌کند و به اشخاص این اطمینان را می‌دهد که تعهدات طرف مقابل بدون دلیل موجه و موانع قانونی قابل نقض نخواهد بود. اما اصل لزوم در نظام حقوقی ایران، همچون دیگر نظام‌های حقوقی، یک قاعده مطلق و بدون استثناء نیست.

قانون‌گذار در ماده ۲۱۹ ق.م خود تصریح می‌کند که اصل لزوم تنها در صورتی نقض می‌شود که طرفین با رضایت متقابل قرارداد را اقاله کنند یا علت قانونی برای فسخ موجود باشد. به عبارت دیگر، در ساختار حقوق مدنی ایران، اصل لزوم به صورت قاعده‌ای عمومی پذیرفته شده، اما در برابر آن، موارد استثنایی نیز شناسایی شده‌اند که در صورت تحقق، می‌توانند سبب انحلال یا تغییر قرارداد گردند. در بررسی دقیق‌تر، این استثنائات در نظام حقوقی ایران به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: نخست، استثنائات ناشی از تراضی طرفین مانند اقاله، شرط فسخ، شرط فاسخ یا شرط تعلیقی؛ و دوم، استثنائات ناشی از حکم قانون نظیر فسخ به سبب تخلف از تعهد، عدم ایفای تعهد، تعذر اجرای تعهد، یا حوادث قهری. با وجود این استثنائات، اصل لزوم همچنان قاعده حاکم تلقی می‌شود و بار اثبات استثنائات نیز بر دوش مدعی آن خواهد بود. در مقام تحلیل نظری، باید به این نکته توجه داشت که اصل لزوم، برخلاف آنچه ممکن است در نگاه نخست به نظر برسد، به معنای انعطاف‌ناپذیری مطلق قراردادهای نیست. حقوق‌دانان برجسته ایرانی، از جمله مرحوم دکتر ناصر کاتوزیان، بر این نکته تأکید داشته‌اند که اصل لزوم باید در کنار سایر اصول حقوقی نظیر عدالت، حسن نیت و تعادل قراردادی تفسیر شود. ایشان معتقد بودند که اصل لزوم تنها تا زمانی معتبر است که اجرای قرارداد با عدالت و انصاف در تضاد قرار نگیرد و در صورت بروز شرایط فوق‌العاده، این اصل باید به گونه‌ای تفسیر شود که مانع از بروز اجحاف نگردد (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۳۶۰).

با این وصف، یکی از چالش‌های اساسی حقوق ایران در حوزه اصل لزوم، فقدان سازوکار روشن و مدونی برای مواجهه با مواردی است که اجرای قرارداد برای یکی از طرفین با دشواری شدید یا زیان سنگین همراه می‌شود. در چنین شرایطی، اگرچه فقه امامیه قواعدی چون لاضرر، لاجرح، تعذر و عسر را به عنوان راهکارهای خروج از الزامات قراردادی در اختیار قرار داده است، اما این قواعد هنوز در قالب تقنین مدون وارد قانون مدنی ایران نشده‌اند. نتیجه این وضعیت، تکیه افراطی بر اصل لزوم در نظام رویه قضایی است؛ به گونه‌ای که دادگاه‌ها غالباً از پذیرش عذرهای اقتصادی یا دشواری‌های جدید در اجرای قرارداد خودداری می‌کنند و تنها در موارد نادر، آن هم با تفاسیر خاص فقهی، اقدام به تعدیل یا انحلال

قرارداد می‌نمایند. در واقع، مشکل اصلی نه در پذیرش اصل لزوم بلکه در نبود سازوکارهای انعطاف‌پذیر در برابر شرایط بحرانی است.

برای نمونه، در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از افزایش شدید نرخ ارز و بروز تورم‌های افسارگسیخته در اقتصاد ایران، بسیاری از قراردادهای منعقد شده با زیان‌های هنگفت برای یکی از طرفین مواجه شدند. در چنین شرایطی، انتظار می‌رفت که نظام حقوقی با استناد به نظریه عذر یا قواعد مشابه، امکان تعدیل تعهدات را فراهم سازد. اما در عمل، فقدان تصریح قانونی و ضعف رویه قضایی سبب شد که طرفین ناچار به فسخ‌های یک‌جانبه، دعوی‌های طولانی و پرهزینه، یا حتی رها کردن قراردادها شوند (Ghestin, 1996: 210). در مقابل، در برخی موارد، برخی دادگاه‌ها با استناد به قواعد فقهی نظیر قاعده لاضرر یا قاعده حرج، احکام تعدیلی صادر کرده‌اند؛ اما این موارد به حدی محدود و غیرهمسو هستند که نمی‌توان از آن‌ها رویه‌ای کلی یا قاعده‌ای منسجم استخراج کرد. افزون بر آن، چون مبنای استدلال در این موارد بیشتر فقهی و استثنایی است، تصمیمات صادره از سوی محاکم بالاتر همچون دیوان عالی کشور نیز با نوعی تردید یا مداخله مواجه شده‌اند (ذاکری‌نیا و پارساپور، ۱۳۹۴: ۲۸).

افزون بر مشکل رویه‌ای، از حیث تقنینی نیز باید اذعان داشت که حقوق ایران در خصوص مفهوم و قلمرو اصل لزوم، از شفافیت و جامعیت کافی برخوردار نیست. قانون مدنی ایران، اگرچه در ماده ۲۱۹ اصل لزوم را تصریح کرده، اما در مواد دیگر، مبانی تعدیل، تعذر، قوه قاهره یا نظریه عذر را به صورت پراکنده و ناقص بیان کرده است. این در حالی است که در بسیاری از نظام‌های حقوقی معاصر، نهادهای خاصی مانند نظریه غیر قابل پیش‌بینی در حقوق فرانسه یا الحادث الطارئ (در حقوق مصر) به صورت رسمی و با شروط مشخص در قانون پیش‌بینی شده‌اند و دادگاه‌ها می‌توانند با تکیه بر آن‌ها در مواقع ضروری وارد فرآیند تعدیل قرارداد شوند.

حقوق ایران، برای آنکه بتواند در مواجهه با تحولات اجتماعی و اقتصادی، اصل لزوم را در توازن با مقتضیات عدالت به کار بندد، نیازمند تحولی بنیادین در نظام تقنینی، رویه قضایی و حتی آموزش حقوقی است. باید به صراحت مشخص شود که در چه شرایطی، اصل لزوم قابل تحدید است؛ کدام عوامل می‌توانند اجرای قرارداد را طاقت‌فرسا یا غیرعادلانه سازند و چه اختیاراتی برای قاضی در مسیر تعدیل یا تعلیق قراردادها پیش‌بینی شده است. از منظر فقهی نیز باید بازخوانی دقیقی از مفاهیم عذر، حرج، لاضرر و تعذر صورت گیرد تا این مفاهیم به صورت یکپارچه و منطبق با شرایط اقتصادی امروز وارد ساختار حقوقی شوند. خوشبختانه فقه امامیه ظرفیت‌های غنی برای پذیرش چنین نهادهایی دارد. برای مثال،

بسیاری از فقها تصریح کرده‌اند که وفای به عهد، تنها در صورت امکان و عدم مشقت شدید الزام‌آور است. بنابراین، استناد به اصول فقهی و تلاش برای تقنین آن‌ها می‌تواند راهکار خروج از بن‌بست‌های فعلی در اجرای اصل لزوم باشد (صفایی، ۱۳۸۳: ۲۱۸).

۲. اصل لزوم قراردادها در حقوق مصر

در حقوق مصر، اصل لزوم قراردادها از جایگاهی بسیار ریشه‌دار و تثبیت‌شده برخوردار است و به‌عنوان یکی از اصول مسلم و بنیادین در حقوق مدنی آن کشور شناخته می‌شود. این اصل که تحت تأثیر سنت حقوق مدنی فرانسه و آموزه‌های فقه اسلامی، به‌ویژه فقه مالکی شکل گرفته، در ماده ۱۴۷ قانون مدنی مصر به‌صراحت بیان شده است. مطابق این ماده: «العقد شریعة المتعاقدين، فلا يجوز نقضه ولا تعديله إلا باتفاق الطرفين أو للأسباب التي يقررها القانون؛ یعنی قرارداد قانون طرفین است و نقض یا تعدیل آن تنها با توافق دو طرف یا بنابر دلایلی که قانون مشخص کرده است امکان‌پذیر خواهد بود.» این بیان قانونی، منعکس‌کننده همان اصل کلاسیک در حقوق غربی است که به‌ویژه در حقوق فرانسه با ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی پیشین آن کشور شناخته می‌شد.

در هر دو نظام حقوقی، قرارداد به‌مثابه قانون خصوصی طرفین محسوب می‌شود و تخطی از آن بدون دلیل موجه، به معنای نقض یک قاعده شبه‌قانونی تلقی می‌گردد (عبدالفتاح، ۲۰۲۰م: ۳۲۲). اما باید توجه داشت که حقوق مصر در عین تأکید بر اصل لزوم، رویکردی منعطف، متوازن و واقع‌گرایانه نسبت به آن اتخاذ کرده است. قانون‌گذار مصری در بند دوم ماده ۱۴۷ قانون مدنی، استثنای مهمی بر اصل لزوم وارد کرده که مبنای نظریه الحاد الطارئ است. بر اساس این بند: «إذا طرأت حوادث استثنائية عامة لم يكن في الوسع توقعها و ترتب على حدوثها أن تنفذ الالتزام التعاقدی و إن لم يصبح مستحيلاً، أصبح مرهقاً للمدين، جاز للقاضي أن يرد الالتزام المرهق إلى الحد المعقول.» بدین ترتیب، اگر حوادثی استثنایی، عمومی و غیرقابل پیش‌بینی اتفاق افتد که موجب شود اجرای تعهد، اگرچه غیرمحال، اما برای متعهد به‌شدت دشوار و طاقت‌فرسا گردد، قاضی می‌تواند میزان تعهد را تعدیل کرده و آن را در حدی معقول و عادلانه نگه دارد. این استثناء، حقوق مصر را از بسیاری دیگر از نظام‌های تابع سنت رومی - ژرمنی متمایز می‌سازد. برخلاف برخی نظام‌های حقوقی که استناد به نظریه سختی یا عذر را تنها از طریق تفسیر قضایی یا ارجاع به اصول کلی امکان‌پذیر می‌سازند، قانون‌گذار مصری با صراحت

تمام، امکان مداخله قاضی در قرارداد را در شرایط خاص به رسمیت شناخته و از این طریق، راهکاری رسمی برای تلطیف اصل لزوم در موارد اضطراری ارائه داده است (عبدالعال، ۲۰۱۱: ۱۹۸).

این رویکرد در حقوق مصر، هم‌زمان ریشه در فقه اسلامی و حقوق تطبیقی دارد. از حیث فقهی، فقه مالکی به‌ویژه در زمینه قراردادهایی همچون اجاره و بیع، اصل لزوم را مشروط به ثبات اوضاع و احوال دانسته است. بر اساس آموزه‌های فقهی، اگر تغییری شدید در شرایط اقتصادی یا طبیعی رخ دهد که موجب زیان یک‌طرفه و شدید گردد، اجرای تعهدات الزام‌آور نیست و می‌توان قرارداد را تعدیل یا حتی فسخ کرد. این دیدگاه، به‌ویژه در آثار فقهای برجسته مانند ابن رشد و شاطبی مشاهده می‌شود. قانون‌گذار مصری نیز با اقتباس از این مبانی، تلاش کرده است تا تلفیقی از فقه اسلامی و نظام حقوق مدرن ارائه دهد (السنهوری، ۲۰۰۶: ۹۸۲).

از سوی دیگر، تأثیر حقوق فرانسه و نظریه غیر قابل پیش‌بینی نیز در تکوین بند دوم ماده ۱۴۷ ق.م. مصر انکارناپذیر است. نظریه مذکور که در حقوق اداری فرانسه توسعه یافته بود، مبتنی بر آن است که در قراردادهای بلندمدت دولتی، اگر شرایط اجرای تعهد به نحو غیرمنتظره‌ای تغییر کند و اجرای قرارداد بسیار پرهزینه شود، امکان مداخله قاضی یا مقام دولتی برای تعدیل قرارداد وجود دارد. همین مفهوم، در قالب نظریه الحادث الطارئ وارد حقوق خصوصی مصر شد و به‌ویژه در دکترین عبدالرزاق السنهوری، چهره برجسته حقوق مدنی مصر، توسعه یافت (السنهوری، ۲۰۰۶: ۹۹۰).

در سطح دکترین، نظریه «الحادث الطارئ» در حقوق مصر با استقبال گسترده حقوق‌دانان مواجه شد. بسیاری از نویسندگان مصری بر این باورند که هرچند اصل لزوم قراردادها نقش اساسی در تضمین ثبات روابط قراردادی ایفا می‌کند، اما این اصل نباید به گونه‌ای تفسیر شود که اجرای قرارداد حتی در شرایطی که موجب تحمیل زیان‌های شدید و غیرمتعارف به یکی از طرفین می‌شود، همچنان الزام‌آور باقی بماند. از این منظر، نظریه حادثه پیش‌بینی‌ناپذیر ابزاری برای ایجاد تعادل میان ثبات قراردادی و عدالت قراردادی به شمار می‌آید و امکان می‌دهد که قراردادها در مواجهه با تحولات اقتصادی و اجتماعی پیش‌بینی نشده، از انعطاف لازم برخوردار باشند (عبدالفتاح، ۲۰۱۸: ۱۲۸؛ سالم، ۲۰۲۰: ۹۴). در سطح عملی نیز رویه قضایی مصر نقش مهمی در تثبیت و توسعه این نظریه ایفا کرده است. دادگاه‌های مصر، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، در موارد متعددی با استناد به بند دوم ماده ۱۴۷ قانون مدنی، اقدام به تعدیل تعهدات قراردادی کرده‌اند.

در پرونده‌هایی که بحران‌های اقتصادی، نوسانات شدید نرخ ارز، تحولات سیاسی یا حتی شیوع بیماری‌های همه‌گیر موجب شده است اجرای قرارداد برای یکی از طرفین به‌طور غیرمعارف دشوار شود، محاکم کوشیده‌اند با مداخله قضایی محدود، تعادل اقتصادی قرارداد را تا حد امکان بازگردانند. برای نمونه، پس از تحولات سیاسی و اقتصادی سال ۲۰۱۱ در مصر و کاهش قابل توجه ارزش پول ملی، برخی دادگاه‌ها در دعاوی مربوط به قراردادهای تجاری و وارداتی با پذیرش دشواری اجرای تعهدات، احکامی صادر کردند که به موجب آن بخشی از هزینه‌های ناشی از تغییر شرایط اقتصادی میان طرفین قرارداد توزیع شد (بدوی، ۲۰۱۵: ۷۹). با این حال، رویه قضایی مصر برای جلوگیری از تضعیف اصل لزوم قراردادهای، اعمال نظریه «الحادث الطارئ» را به شرایط مشخص و نسبتاً سخت‌گیرانه‌ای محدود کرده است.

بر اساس تحلیل آراء محاکم و دیدگاه‌های دکترین، تحقق این نظریه مستلزم وجود چند شرط اساسی است: نخست آنکه حادثه رخ داده باید استثنایی و غیرمعمول باشد؛ دوم آنکه این حادثه ماهیتی عمومی داشته و صرفاً ناشی از وضعیت خاص یکی از طرفین نباشد؛ سوم آنکه در زمان انعقاد قرارداد قابل پیش‌بینی نبوده باشد؛ و سرانجام آنکه اجرای تعهد را برای متعهد به‌گونه‌ای دشوار و طاقت‌فرسا سازد، بی‌آنکه انجام آن به‌طور کامل ناممکن شده باشد. تنها در صورت تحقق این شرایط است که دادگاه می‌تواند با حفظ اصل الزام‌آور بودن قرارداد، تعهد را تا حد معقولی تعدیل کند و تعادل از دست رفته قرارداد را بازگرداند. در صورتی که این شروط محقق گردد، قاضی اختیار دارد میزان تعهد را کاهش دهد یا نحوه اجرای آن را تغییر دهد، به شرطی که اصل قرارداد و اهداف اولیه آن مخدوش نشود. نکته مهم آن است که برخلاف نظریه فورس‌ماژور که عدم امکان مطلق اجرای تعهد را مبنای فسخ می‌داند، نظریه الحادث الطارئ ناظر بر دشواری مفرط و طاقت‌فرساست؛ بنابراین هدف آن فسخ نیست، بلکه تعدیل به‌سوی انصاف است (الجبالی، ۲۰۱۹: ۹۱). این نگرش از حیث فلسفه حقوقی، متضمن نوعی تلفیق میان امنیت قراردادی و عدالت فردی است. در حقوق مصر، اصل لزوم قراردادهای هرچند به‌عنوان اصل حاکم شناخته می‌شود، اما مقید به مقتضیات انصاف و تحول در شرایط اقتصادی است. این تعبیر از اصل لزوم، آن را از قاعده‌ای خشک و بی‌انعطاف به اصولی پویا و کارآمد و قابل تطبیق با نیازهای اجتماعی بدل کرده است.

در مقابل آنچه در بسیاری از نظام‌های حقوقی منطقه‌ای از جمله ایران، کمتر دیده می‌شود، همین تقنین صریح و نهادینه‌سازی نظریه عذر در قالب قانون است. این امر موجب می‌شود که در شرایط

بحرانی، دادگاه‌ها دست بسته و ناتوان از ورود به ماهیت قراردادها باقی بمانند و از ابزار حقوقی لازم برای تعدیل یا تجدیدنظر در تعهدات برخوردار نباشند. مزیت دیگر نظام حقوقی مصر، انسجام در رویه قضایی و هماهنگی نسبی میان دکتین، تقنین و قضاست. دادگاه‌ها با تکیه بر بند دوم ماده ۱۴۷، چارچوب روشنی برای تحلیل پرونده‌های مبتنی بر دشواری اجرا دارند و این امر موجب شده است که احکام صادره از پیش‌بینی‌پذیری نسبی برخوردار باشد. به‌علاوه، دادگاه‌ها موظفند در صورت استناد به این بند، چهار شرط اصلی نظریه الحاد الطارئ را به‌صراحت بررسی و در رأی خود ذکر کنند. چنین سازوکاری، به ارتقای شفافیت و اعتماد عمومی به نظام حقوقی مصر کمک شایانی کرده است. از منظر اقتصادی نیز، نهاد الحاد الطارئ کارکردهای مهمی دارد. در قراردادهای بلندمدت، پیمان‌های دولتی، پروژه‌های عمرانی و قراردادهای سرمایه‌گذاری خارجی، تضمین امکان تعدیل در شرایط فوق‌العاده، یک عامل حیاتی در جذب سرمایه و ثبات روابط تجاری است. قانون‌گذار مصری با درک این واقعیت، نهاد مزبور را نه تنها از منظر عدالت فردی، بلکه به‌عنوان تضمین‌کننده نظم عمومی اقتصادی مورد توجه قرار داده است (النجار، ۲۰۱۷: ۱۸۰).

۳. استثنائات اصل لزوم در حقوق ایران و مبانی فقهی نظریه عذر

در نظام حقوقی ایران، همان‌گونه که در ماده ۲۱۹ قانون مدنی آمده، اصل بر آن است که قراردادهایی که به درستی و مطابق قانون منعقد شده‌اند، الزام‌آور و لازم‌الاجرا بوده و طرفین ملزم به ایفای تعهدات ناشی از آن هستند، مگر آنکه اقاله کنند یا دلیل قانونی برای فسخ قرارداد فراهم آید. اما در عین حال، اصل لزوم، مانند هر قاعده حقوقی دیگر، یک اصل مطلق و فاقد استثناء نیست. قاعده‌مندی در حقوق ایجاب می‌کند که همواره میان اصل و استثناء تعادل برقرار گردد و از غلبه بی‌قید و شرط هر یک پرهیز شود؛ زیرا پافشاری مطلق بر اصل لزوم می‌تواند منجر به بی‌عدالتی‌های فاحش گردد، به‌ویژه در شرایطی که عوامل بیرونی و غیرقابل پیش‌بینی، اجرای قرارداد را به‌شدت دشوار یا زیانبار سازد.

نظام حقوقی ایران برای مواجهه با چنین وضعیت‌هایی، اگرچه در ظاهر فاقد یک نظریه منسجم مدون مشابه الحاد الطارئ در حقوق مصر است، اما از طریق آموزه‌های فقهی غنی و قواعد اصولی، زمینه‌هایی را برای انعطاف در برابر اصل لزوم فراهم آورده است. مهم‌ترین این نهادها، نظریه عذر است که ریشه در فقه امامیه دارد و ناظر بر موقعیت‌هایی است که تعهد قراردادی به‌رغم امکان ظاهری، در واقع غیرقابل تحمل یا همراه با مشقت شدید شده باشد (صفایی، ۱۳۸۱: ۳۷۸).

نظریه عذر در فقه امامیه، متکی بر مجموعه‌ای از قواعد اصولی است که در منابع معتبر فقهی مورد تأکید قرار گرفته‌اند. این قواعد شامل قاعده لاجرح، قاعده لاضرر، قاعده تعذر، قاعده عسر و اصول مربوط به وفای به عهد با قید امکان عقلایی می‌باشند. قاعده لاجرح، برگرفته از آیه شریفه «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛ به این معناست که هیچ حکم شرعی یا تکلیف عملی نباید موجب مشقت شدید یا غیرمتعارف برای مکلف گردد.» (سوره حج، آیه ۷۸). از سوی دیگر، قاعده لاضرر که مستند به روایت لاضرر و لاضرار فی الاسلام است، نیز دلالت بر آن دارد که هیچ‌گونه الزام شرعی یا قانونی نباید به زیان نااعدلانه و غیرقابل تحمل برای شخص بینجامد.

این دو قاعده که در فقه امامیه به‌عنوان قواعدی عام و فراگیر در حوزه‌های عبادی، اقتصادی و اجتماعی پذیرفته شده‌اند، در قلمرو حقوق قراردادهای نیز قابلیت اعمال دارند. بر این اساس، هرگاه اجرای قرارداد برای یکی از طرفین با دشواری شدید یا زیان غیرمتعارف همراه شود، الزام او به وفای به عهد می‌تواند با مبانی عدالت قراردادی و اصول مسلم فقهی تعارض پیدا کند. در فقه امامیه تصریح شده است که تحمیل تعهدی که اجرای آن مستلزم مشقت شدید و غیرمتعارف باشد، با قاعده «لاجرح» ناسازگار است و در چنین وضعیتی الزام به اجرای تعهد منتفی خواهد بود. همچنین تأکید شده است که امکان عرفی و تحمل‌پذیری اجرای تعهد از شرایط بقای الزام قراردادی است و با زوال این شرایط، التزام ناشی از قرارداد نیز می‌تواند منتفی گردد (مقدماتی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۳۶). از این منظر، فقه امامیه با پذیرش مبانی نظری قاعده عذر، در موارد استثنایی امکان خروج از اطلاق اصل لزوم قراردادهای را فراهم می‌سازد. با این حال، مسئله اصلی در حقوق ایران نه فقدان مبانی نظری، بلکه نبود تصریح تقنینی و ضعف بهره‌گیری از این مبانی در رویه قضایی است. قانون‌گذار ایرانی تاکنون مقرر مستقلاً برای تبیین شرایط دشوار شدن اجرای تعهد و امکان تعدیل یا انحلال قرارداد در چنین وضعیتی پیش‌بینی نکرده است. این خلأ تقنینی موجب شده است که نظریه عذر عمدتاً در سطح مباحث فقهی و نظری باقی بماند و در عمل نیز دادگاه‌ها در استفاده از این مبانی با احتیاط یا حتی خودداری مواجه شوند.

در برخی موارد خاص دادگاه‌های ایران کوشیده‌اند با استناد به قواعد عمومی تعهدات، همچون تعذر اجرای تعهد یا امکان انفساخ، گامی در جهت تحقق نظریه عذر بردارند. به‌عنوان مثال، ماده ۲۲۹ قانون مدنی بیان می‌دارد: اگر متعهد به‌واسطه حادثه‌ای که دفع آن خارج از حیطه قدرت او است، نتواند از عهده تعهد خود برآید، محکوم به پرداخت خسارت نخواهد بود. این ماده اگرچه به‌نوعی ناظر به قوه قاهره است، اما زمینه‌ای برای توجیه سقوط تعهدات در شرایط غیرعادی فراهم می‌کند. با این حال،

محدوده شمول این ماده، بسیار محدود و وابسته به اثبات عدم امکان مطلق اجرای تعهد است، نه صرفاً دشواری شدید یا مشقت غیرمتعارف. از سوی دیگر، ماده ۲۴۰ قانون مدنی نیز مقرر می‌دارد: اگر بعد از عقد، اجرای آن منوط به تحقق شرطی شود که خارج از اختیار طرفین باشد و آن شرط محقق نشود، عقد باطل است. این ماده را می‌توان در کنار ماده ۲۱۹ تفسیر کرد و گفت که در صورت زوال شرایط امکان وفا، التزام به قرارداد فاقد اعتبار خواهد بود. با این حال، باز هم چنین تحلیل‌هایی نیازمند تفسیر قضایی موسع است و در عمل، به دلیل نبود وحدت رویه، نتایج متضادی از آن‌ها به دست می‌آید.

در ادبیات حقوقی معاصر ایران نیز تلاش‌هایی برای ارتقای جایگاه نظریه عذر صورت گرفته است. برخی حقوق‌دانان کوشیده‌اند نشان دهند که قواعد فقهی‌ای مانند «لا حرج» و «لا ضرر» ظرفیت آن را دارند که به‌عنوان مبنایی برای نهادینه‌سازی این نظریه در نظام حقوقی ایران مورد استفاده قرار گیرند. در همین راستا، دکتر سید حسین صفایی در مقاله‌ای با عنوان «اصل لزوم قراردادها و نظریه عذر» استدلال می‌کند که هرچند قانون مدنی ایران فاقد نص صریح در خصوص تعدیل قرارداد در شرایط دشوار است، اما با اتکا به قواعد فقهی و ملاحظات عدالت قراردادی می‌توان چارچوبی نظری برای پذیرش و تقویت نظریه عذر در حقوق ایران ارائه کرد (صفایی، ۱۳۸۳: ۲۲۸). علاوه بر دیدگاه‌های دکترین حقوقی، در برخی فتاوی فقهی نیز نشانه‌هایی از پذیرش چنین رویکردی مشاهده می‌شود.

بر اساس برخی دیدگاه‌های فقهی، هرگاه تعهدی در زمان انعقاد قرارداد معقول و قابل انجام بوده باشد، اما در اثر شرایط اقتصادی پیش‌بینی‌ناپذیر اجرای آن برای متعهد با زیان شدید و غیرقابل جبران همراه شود، الزام او به وفای به عهد قابل دفاع نخواهد بود. با این حال، تا زمانی که این مبانی نظری در قالب مقررات قانونی صریح تجلی نیافته و از طریق آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور تثبیت نشوند، تأثیر عملی آن‌ها در نظام قضایی محدود باقی خواهد ماند. چالش مهم دیگر در حقوق ایران، فقدان تفکیک روشن میان مفاهیم نزدیک و گاه همپوشان همچون «قوه قاهره»، «تعذر»، «عسر»، «حرج» و «عذر» است. در بسیاری از پرونده‌های قضایی این مفاهیم بدون تمایز دقیق مفهومی به کار می‌روند و گاه به اشتباه جایگزین یکدیگر می‌شوند، درحالی که هر یک دارای قلمرو و آثار حقوقی متفاوتی هستند. این ابهام مفهومی، نه تنها موجب پراکندگی در استدلال‌های حقوقی می‌شود، بلکه در عمل نیز به تشتت در آرای قضایی و دشواری اعمال سازوکارهای مناسب برای تعدیل یا انحلال قراردادها می‌انجامد (خوئینی، ۱۳۹۲: ۱۱۵).

۴. مبانی و شرایط و آثار عملی نظریه عذر در حقوق مصر

در حقوق مصر، نظریه عذر یا آنچه در ادبیات حقوقی این کشور با عنوان نظریه الحاد الطارئ شناخته می‌شود، یکی از مهم‌ترین ابزارهای حقوقی برای تحدید اصل لزوم قراردادهای و حمایت از توازن اقتصادی و عدالت قراردادی در شرایط خاص به شمار می‌رود. این نظریه که در بند دوم ماده ۱۴۷ قانون مدنی مصر به صورت صریح و شفاف بیان شده، به قاضی اجازه می‌دهد در مواردی که تعهد ناشی از قرارداد، به دلیل وقوع حوادثی غیرقابل پیش‌بینی و استثنایی، برای متعهد به شدت دشوار یا طاقت‌فرسا گردد، مفاد قرارداد را تعدیل کند تا اجرای آن با انصاف و موازنه جدید میان طرفین همراه شود. مبناي پذیرش این نظریه در حقوق مصر، هم ریشه در آموزه‌های فقهی دارد و هم تحت تأثیر مستقیم نظریات مدرن حقوق تطبیقی، به‌ویژه حقوق فرانسه و نظریه غیرقابل پیش‌بینی قرار گرفته است. از منظر فقه اسلامی به‌ویژه فقه مالکی که در نظام تقنینی مصر سهم قابل توجهی دارد، پذیرش امکان خروج از قرارداد در صورت بروز شرایط سخت و غیرقابل پیش‌بینی، امری پذیرفته شده است. برای نمونه فقه مالکی در خصوص عقد اجاره، بر این باور است که اگر حادثه‌ای غیرمترقبه سبب شود مستأجر نتواند از عین مستأجره بهره‌مند شود یا بهره‌مندی وی با مشقت شدید همراه گردد، امکان فسخ یا تعدیل اجاره وجود دارد (السنهوری، ۲۰۰۶: ۹۸).

قانون‌گذار مصری با تکیه بر این مبانی فقهی، نظریه الحاد الطارئ را وارد قانون مدنی کرده و از طریق آن، تفسیری نو از اصل لزوم ارائه داده است؛ تفسیری که اصل وفای به عهد را محترم می‌شمارد، اما در برابر تغییرات ناگهانی و شدید شرایط اقتصادی، انعطاف‌پذیری لازم را نشان می‌دهد. بند دوم ماده ۱۴۷ قانون مدنی مصر مقرر می‌دارد: «إذا طرأت حوادث استثنائية عامة لم یکن فی الوسع توقعها و ترتب علی حدوثها أن تنفذ الالتزام التعاقدی و إن لم یصبح مستحیلاً، أصبح مرهقاً للمدین، جاز للقاضی أن یرد الالتزام المرهق إلى الحد المعقول.» مفاد این بند، چهار شرط اساسی را برای اعمال نظریه عذر مقرر کرده است: نخستین شرط، استثنایی بودن حادثه است. حادثه‌ای که موجب دشواری اجرای تعهد می‌شود باید غیرمترقب و نادر باشد؛ به گونه‌ای که در زمان انعقاد قرارداد وقوع آن در محاسبات عرفی طرفین لحاظ نشده باشد. این استثنایی بودن باید از نوعی باشد که به گونه‌ای ناگهانی، ساختار قرارداد را برهم زده و تعادل اقتصادی آن را مختل کند. افزون بر این، حادثه باید عمومی باشد، بدین معنا که فقط به یکی از طرفین اختصاص نداشته باشد، بلکه اثرات آن در سطح جامعه یا بخش وسیعی از اقتصاد مشهود باشد؛ مانند بحران‌های اقتصادی، جنگ، انقلاب، نوسانات شدید ارزی، یا همه‌گیری بیماری‌ها.

دومین شرط این است که حادثه در زمان انعقاد قرارداد قابل پیش‌بینی نباشد. منظور از پیش‌بینی، نه اطلاع مطلق بلکه پیش‌بینی عرفی و معقول است. اگر طرفین قرارداد از قبل آگاه بوده‌اند که چنین حادثه‌ای ممکن است رخ دهد، یا اگر با وجود هشدارهای اقتصادی و سیاسی، مفاد قرارداد را بدون درج شروط لازم منعقد کرده‌اند، دیگر نمی‌توان از نظریه عذر بهره گرفت. این شرط، برای حمایت از حسن‌نیت و دقت در تنظیم قراردادها مقرر شده است و دادگاه در بررسی این موضوع، به رفتار متعارف افراد محتاط و آگاه در آن حوزه خاص توجه می‌کند.

سومین شرط، آن است که حادثه مذکور موجب مشقت شدید در اجرای تعهد گردد. تفاوت اصلی نظریه عذر با نهاد فورس‌ماژور در همین نکته نهفته است: در فورس‌ماژور، تعهد به‌طور مطلق غیرقابل اجرا می‌شود؛ اما در نظریه الحادث الطارئ، اجرای تعهد ممکن است ولی با تحمل هزینه‌ها یا فشارهایی همراه است که متعهد را در آستانه فروپاشی یا زیان جبران‌ناپذیر قرار می‌دهد. بنابراین صرف دشواری عادی یا کاهش سود کافی نیست، بلکه باید اجرای قرارداد به گونه‌ای باشد که متعهد را در موقعیت غیر قابل تحمل قرار دهد؛ موقعیتی که ادامه تعهد، برخلاف انصاف و منطق اقتصادی باشد (Zimmermann, 1996: 56).

قانون‌گذار مصری در بند دوم ماده ۱۴۷ به قاضی اجازه داده است که در صورت تحقق شرایط نظریه عذر، میزان تعهد را تا حد معقول کاهش دهد، نه اینکه قرارداد را فسخ کند. هدف از این مداخله، حفظ قرارداد و بازگرداندن تعادل اقتصادی اولیه آن است. قاضی باید تعهدات را به گونه‌ای تنظیم کند که نه اصل قرارداد مخدوش شود و نه یکی از طرفین دچار زیان فاحش گردد. در این مسیر، دادگاه مکلف است توجهات اقتصادی، عرفی و حتی نظریات کارشناسی را ملاک قرار داده و حکمی صادر کند که هم از نظر قانونی و هم از نظر اقتصادی قابل دفاع باشد (عبدالفتاح، ۲۰۱۸: ۱۸۰). در سال‌های اخیر، نظریه الحادث الطارئ نقش بسیار فعالی در مواجهه با بحران‌های اقتصادی ایفا کرده است. از جمله پس از بحران ارزی سال ۲۰۱۶ که با کاهش شدید ارزش پوند مصر همراه بود، بسیاری از قراردادهای وارداتی و پروژه‌های عمرانی دچار اختلال شدند. در این مقطع، دادگاه‌های مصر با استناد به بند دوم ماده ۱۴۷، تعدادی از قراردادها را تعدیل کردند و هزینه‌های اضافی ناشی از تورم یا افزایش قیمت ارز را بین طرفین تقسیم نمودند. همچنین در دوره همه‌گیری کووید-۱۹، برخی از قراردادهای خدماتی، اجاره‌های تجاری و پیمان‌های ساخت‌وساز، به‌واسطه این نظریه تعدیل یا موقتاً تعلیق شدند (النجار، ۲۰۱۷: ۱۸۲؛ الجبالی، ۲۰۱۹: ۱۰۴).

در حقوق مصر، میان نظریه الحاد الطارئ، فورس ماژور (القوة القاهرة) و تعذر اجرای تعهد تفاوت روشنی وجود دارد. در فورس ماژور، حادثه به گونه‌ای است که اجرای تعهد مطلقاً غیرممکن می‌شود (مانند تخریب کامل مورد معامله در اثر زلزله). در نظریه الحاد الطارئ، اجرای تعهد ممکن است، اما با مشقت و زیان فراوان همراه است. از این رو نهاد اخیر نه منتهی به فسخ، بلکه به تعدیل قرارداد می‌انجامد. همین تمایز، اهمیت عملی این نظریه را در حفظ قرارداد و جلوگیری از فروپاشی روابط اقتصادی به ویژه در قراردادهای بلندمدت دوچندان می‌سازد (سنهوری، ۱۹۵۲: ۱۰۲۳). نظریه الحاد الطارئ، افزون بر کارکرد حقوقی، نگاهی فلسفی و اقتصادی نیز در خود دارد. در دنیای امروز که ثبات اقتصادی به ویژه در کشورهای در حال توسعه همواره با تهدیدهایی جدی مواجه است، انعطاف در اجرای قراردادها می‌تواند ضامن بقای سرمایه‌گذاری، استمرار پروژه‌ها و رضایت عمومی باشد. در این میان، حقوق مصر با بهره‌گیری از یک نهاد تقنینی روشن و صریح، توانسته است از سویی امنیت قراردادی را حفظ کند و از سوی دیگر، پاسخگوی اقتضات عدالت در شرایط غیرعادی باشد. این انعطاف‌پذیری، افزون بر آنکه کارکرد اقتصادی دارد، از منظر مشروعیت حقوقی نیز قابل دفاع است، چراکه با اصول اسلامی چون رفع حرج و نفي ضرر و عدالت نیز همخوانی دارد.

۵. نقد و تحلیل تطبیقی نظریه عذر در حقوق ایران و مصر

مقایسه تطبیقی نظریه عذر در دو نظام حقوقی ایران و مصر، با توجه به تفاوت‌های مبنایی و ساختاری و اجرایی این دو نظام، زمینه‌ای مناسب برای ارزیابی کارآمدی نهادهای حقوقی در پاسخ به تحولات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی فراهم می‌آورد. هر دو نظام، از سنت‌های حقوقی اسلامی بهره می‌برند و از حیث فکری و فرهنگی، دارای اشتراکات قابل توجهی هستند؛ اما رویکردشان به مقوله استثنائات اصل لزوم، به ویژه در حوزه نظریه عذر متفاوت است و همین تفاوت‌ها، آثار مهمی در زمینه عدالت قراردادی، ثبات اقتصادی و پیش‌بینی‌پذیری حقوقی بر جای گذاشته است. در نظام حقوقی ایران، نظریه عذر بیشتر مبتنی بر منابع فقهی و اصول کلی است و کمتر به صورت نهادی مدون و اجرایی در آمده است. قواعدی همچون لاضرر، لاجرح، تعذر، عسر و حرج، علی‌رغم گستردگی در فقه امامیه، در قالب قانون مدون یا نهاد خاصی که بتوان به صورت مستقیم در روابط قراردادی به آن استناد کرد وارد قانون‌گذاری نشده‌اند. در مقابل، نظام حقوقی مصر با پذیرش صریح نظریه الحاد الطارئ در بند دوم ماده ۱۴۷ قانون مدنی، نه تنها مبانی فقهی عذر را به قانون مدنی وارد کرده، بلکه آن را با آموزه‌های

حقوق مدرن به‌ویژه نظریه غیر قابل پیش‌بینی فرانسوی، ترکیب و نهادینه کرده است (امینی، ۱۳۷۸: ۳۷).

یکی از تفاوت‌های مهم میان این دو نظام، در سطح تقنین است. در حقوق مصر نظریه عذر در قالب یک ماده مستقل و شفاف بیان شده که شرایط اعمال و دامنه اجرا و اختیارات قاضی را به روشنی مشخص می‌کند. بند دوم ماده ۱۴۷ ق.م مصر، چهار شرط اساسی برای اعمال نظریه الحادث الطارئ قائل شده است و این صراحت، امکان بهره‌برداری منسجم و نظام‌مند از این نهاد را فراهم کرده است. در مقابل، در حقوق ایران، ماده مستقلی درباره نظریه عذر وجود ندارد و تلاش برای استناد به قواعد فقهی در چارچوب مواد عمومی همچون ماده ۲۱۹ یا ۲۲۹ قانون مدنی صورت می‌گیرد. این رویکرد، از حیث رویه قضایی و امنیت حقوقی، ضعف‌هایی بنیادین به همراه دارد. در سطح رویه قضایی نیز تفاوت چشمگیری مشاهده می‌شود. در نظام قضایی مصر دادگاه‌ها به‌طور مکرر و با استناد مستقیم به بند دوم ماده ۱۴۷، احکام تعدیلی صادر کرده‌اند. در دوره‌هایی که اقتصاد مصر با بحران‌هایی چون نوسانات شدید ارزی، کاهش ارزش پول ملی یا همه‌گیری کووید-۱۹ مواجه شد، محاکم مصری به صورت فعال به نظریه الحادث الطارئ استناد کردند و با بررسی دقیق شرایط چهارگانه مقرر در قانون، مفاد قراردادهای را به گونه‌ای تعدیل نمودند که توازن اقتصادی میان طرفین حفظ شود. در نتیجه، بدنه‌ای نسبتاً منسجم از آرای قضایی ایجاد شده که هم راهگشای قضات در دعاوی مشابه است و هم پیش‌بینی‌پذیری نظام حقوق قراردادهای را ارتقا می‌بخشد (موسوی بجنوردی، ۱۹۴: ۱۷۸).

در مقابل در نظام قضایی ایران به دلیل فقدان مبنای قانونی روشن، استناد به نظریه عذر بیشتر جنبه استثنایی و موردی و غیرنظام‌مند دارد. هرچند در برخی آرای قضایی، دادگاه‌ها با استفاده از قاعده لاجرح یا لاضرر، اقدام به کاهش تعهدات یا تجدیدنظر در قراردادهای کرده‌اند، اما این احکام غالباً فاقد انسجام و تکرارپذیری بوده‌اند و با انتقاداتی از سوی مراجع عالی قضایی مواجه شده‌اند. افزون بر این، نبود وحدت رویه و عدم تدوین رأی فراگیر از سوی دیوان عالی کشور درباره حدود و شرایط اعمال نظریه عذر، موجب شده است که قضات دادگاه‌های بدوی نیز در مواجهه با چنین مواردی دچار تردید و احتیاط افراطی شوند. از منظر ساختار مفهومی نیز تفاوت‌های مهمی به چشم می‌خورد. در حقوق مصر، میان نظریه الحادث الطارئ، فورس‌ماژور و تعذر اجرای تعهد تفکیک مفهومی روشنی وجود دارد. قانون‌گذار و دادگاه و دکتین حقوقی، هر یک از این مفاهیم را با تعاریف و شرایط و آثار خاص آن می‌شناسند و در تطبیق با شرایط واقعی، از آن‌ها استفاده می‌کنند. در حالی که در حقوق ایران، این مفاهیم

اغلب با هم خلط می‌شوند یا به صورت مترادف به کار می‌روند. مثلاً نظریه عذر گاه به جای فورس ماژور، گاه در کنار تعذر و گاه به‌عنوان شکلی از حرج تعبیر می‌شود. این ابهام مفهومی، مانعی جدی در برابر نظام‌مند شدن نظریه عذر در عمل به شمار می‌آید.

از منظر مبنای نظری، می‌توان گفت که هر دو نظام حقوقی به اصول فقهی مشابهی اتکا دارند، اما در بهره‌گیری از آن‌ها شیوه‌ای متفاوت در پیش گرفته‌اند. حقوق ایران از فقه امامیه بهره می‌گیرد که در آن قواعدی چون لاضرر و لاجرح و تعذر به خوبی پرداخته شده و حتی برخی فقیهان، به صراحت نظریه عذر را در صورت وجود مشقت غیرعادی و پیش‌بینی نشده، موجه دانسته‌اند. با این حال، فاصله میان فقه و قانون‌گذاری در ایران به گونه‌ای است که این مبانی فقهی هنوز در قالب قانون مدنی وارد نشده‌اند. در مقابل، حقوق مصر که مبتنی بر فقه مالکی و نظام قانون‌گذاری اقتباسی از فرانسه است، توانسته است با مهارت، فقه و حقوق تطبیقی را در هم بیامیزد و نهاد عذر را به‌صورت قانونی درآورد.

در سطح سیاست‌گذاری حقوقی، تجربه مصر نشان می‌دهد که وجود یک ماده قانونی شفاف درباره نظریه عذر، افزون بر تضمین عدالت فردی، به ارتقای ثبات اقتصادی نیز کمک می‌کند. در بسیاری از قراردادهای تجاری، سرمایه‌گذاران، پیمانکاران و اشخاص حقوقی، نیازمند تضمین‌هایی هستند که در صورت بروز بحران‌های غیرقابل پیش‌بینی، امکان تعدیل قرارداد فراهم باشد. قانون مصر با ایجاد این امکان، به نوعی اعتماد عمومی و اقتصادی به نهاد قرارداد را تقویت کرده است. درحالی‌که در ایران، در مواردی که یکی از طرفین دچار آسیب جدی می‌شود، فقدان نهاد رسمی برای تعدیل، منجر به فسخ‌های یک‌جانبه و رشکستگی، یا دعاوی طولانی‌مدت و پرهزینه می‌شود که در نهایت حتی به ضرر کل نظام اقتصادی تمام می‌شود. از منظر پراگماتیسم حقوقی، حقوق مصر رویکردی فعال و مسئله‌محور و پاسخ‌گو اتخاذ کرده است. تقنین نظریه عذر، به معنای پذیرش این واقعیت است که قراردادها همیشه در شرایط ثبات مطلق اجرا نمی‌شوند و حقوق باید به گونه‌ای طراحی شود که در برابر بحران‌ها، انعطاف‌پذیر و عادلانه عمل کند. این نگاه پراگماتیک، به‌ویژه در کشورهای درحال توسعه، ضرورتی حیاتی است. در مقابل، رویکرد ایران تاکنون بیشتر نظری، سنت‌گرایانه و کم‌تحول باقی مانده است، به گونه‌ای که حتی در مواجهه با بحران‌هایی چون همه‌گیری کرونا، نوسانات شدید ارزی یا تحریم‌های اقتصادی، ابزارهای حقوقی کافی برای تعدیل قراردادها فراهم نبوده است.

از منظر امکان اصلاح و الگوگیری، می‌توان گفت که حقوق ایران ظرفیت‌های کافی برای نهادینه‌سازی نظریه عذر دارد. منابع فقهی، مبانی حقوقی، تجربه‌های پراکنده قضایی و دیدگاه‌های

دکترینال، همگی زمینه‌ساز تدوین ماده‌ای مشابه بند دوم ماده ۱۴۷ قانون مدنی مصر هستند. با تصویب چنین ماده‌ای در قانون مدنی ایران، می‌توان چهارچوبی مشخص برای اعمال نظریه عذر ایجاد کرد، دامنه و شرایط آن را تعیین نمود و دادگاه‌ها را در مواجهه با بحران‌های اقتصادی به تصمیم‌هایی متعادل، منصفانه و حقوق‌مند سوق داد. این اصلاح تقنینی، نه تنها گامی مهم در جهت عدالت قراردادی است، بلکه به وحدت رویه، شفافیت قضایی و ارتقای امنیت اقتصادی نیز منجر خواهد شد. حقوق مدنی پویا، حقوقی است که در عین وفاداری به اصول سنتی همچون لزوم وفای به عهد، بتواند در برابر حوادث غیرمترقبه، بحران‌های اقتصادی و نیازهای متغیر جامعه، پاسخ‌هایی حقوق‌مند، کارآمد و عادلانه ارائه دهد. نظریه عذر در مقام یک نهاد میانه میان اصل لزوم و مقتضیات عدالت، ابزار مناسبی برای تحقق این هدف است؛ ابزاری که در حقوق مصر جایگاه خود را یافته و در حقوق ایران، همچنان در انتظار تقنین و نهادینه‌سازی باقی مانده است.

نتیجه‌گیری

اصل لزوم قراردادها از بنیادی‌ترین اصول حقوق مدنی به شمار می‌آید و نقشی اساسی در تضمین ثبات روابط حقوقی، ایجاد امنیت در مبادلات اقتصادی و تقویت اعتماد میان طرفین قرارداد ایفا می‌کند. این اصل که ریشه در احترام به اراده آزاد اشخاص و الزام‌آور بودن تعهدات ناشی از توافق دارد، در اغلب نظام‌های حقوقی معاصر مورد پذیرش قرار گرفته و در حقوق ایران نیز با الهام از فقه امامیه در قالب قواعدی مانند «اوفوا بالعقود» و مواد ۲۱۹ و ۲۲۰ قانون مدنی تجلی یافته است. با این حال، تجربه عملی روابط اقتصادی و تحولات پیچیده نظام‌های معاملاتی نشان می‌دهد که تفسیر مطلق و انعطاف‌ناپذیر از اصل لزوم همواره قادر به پاسخگویی به واقعیت‌های متغیر زندگی اجتماعی نیست.

در شرایطی که وقوع حوادث استثنایی و غیرقابل پیش‌بینی می‌تواند تعادل اقتصادی قرارداد را به شدت برهم زند، پایبندی صرف به مفاد اولیه قرارداد ممکن است به نتایجی منتهی شود که نه تنها با عدالت قراردادی سازگار نیست، بلکه گاه بقای رابطه قراردادی را نیز با مخاطره مواجه می‌کند. در چنین وضعیتی، حقوق قراردادها ناگزیر از ایجاد تعادلی میان دو ارزش بنیادین است: از یک سو ضرورت حفظ ثبات و قابلیت پیش‌بینی قراردادها و از سوی دیگر لزوم جلوگیری از تحمیل زیان‌های غیرمتعارف و ناعادلانه بر یکی از طرفین قرارداد. همین ضرورت موجب شده است که در بسیاری از نظام‌های حقوقی معاصر، در کنار اصل لزوم، نهادهایی برای مواجهه با شرایط استثنایی و اضطراری پیش‌بینی شود؛

نهادهایی که هدف آنها نه نفی الزام آور بودن قرارداد، بلکه بازگرداندن تعادل از دست رفته در شرایطی است که اجرای تعهد به سبب وقوع حوادث غیرمنتظره با دشواری فوق العاده همراه شده است. در این چارچوب، نظریه‌هایی مانند قوه قاهره، حادثه پیش‌بینی‌ناپذیر، نظریه عذر در نظام‌های حقوقی مختلف توسعه یافته‌اند و هر یک به شیوه‌ای خاص تلاش کرده‌اند میان ثبات قرارداد و عدالت قراردادی تعادل برقرار کنند. پژوهش حاضر با تمرکز بر نظریه عذر، به بررسی تطبیقی جایگاه و کارکرد این نهاد در دو نظام حقوقی ایران و مصر پرداخته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که در حقوق ایران، اگرچه مبانی فقهی و نظری لازم برای پذیرش چنین نهادی به‌طور قابل توجهی وجود دارد، اما این ظرفیت هنوز به‌صورت منسجم در سطح قانون‌گذاری انعکاس نیافته است. در فقه امامیه قواعدی مانند «لاضرر» و «لاخرج» و نیز مباحث مربوط به تعذر یا تعسر در اجرای تعهدات، زمینه‌های نظری مهمی برای پذیرش تعدیل قرارداد در شرایط دشوار فراهم می‌کنند. با این حال، قانون مدنی ایران به‌طور صریح نهادی تحت عنوان نظریه عذر یا حادثه پیش‌بینی‌ناپذیر را به رسمیت نشناخته و تنها در برخی مواد پراکنده مانند مواد ۲۲۷ و ۲۲۹ به مسئله عدم امکان اجرای تعهد اشاره کرده است. این مواد بیشتر ناظر بر فرض عدم امکان اجرای تعهد به سبب قوه قاهره هستند و کمتر به وضعیت‌هایی می‌پردازند که اجرای تعهد هنوز ممکن است، اما به دلیل تغییر شدید شرایط اقتصادی یا اجتماعی، برای متعهد به‌صورت غیرمتعارف دشوار و زیانبار شده است.

این خلأ تقنینی در عمل می‌تواند پیامدهای مهمی برای کارآمدی نظام حقوق قراردادهای در ایران داشته باشد. از یک سو، نبود چارچوب قانونی روشن موجب می‌شود که دادگاه‌ها در مواجهه با چنین وضعیت‌هایی از معیارهای متفاوتی استفاده کنند و در نتیجه نوعی پراکندگی و ناهمگونی در آراء قضایی شکل گیرد. از سوی دیگر، عدم پیش‌بینی سازوکاری مشخص برای تعدیل قرارداد ممکن است در برخی موارد طرفین را به فسخ یا انحلال قرارداد سوق دهد، درحالی‌که در صورت وجود امکان تعدیل، می‌توانست رابطه قراردادی حفظ شود و تعادل اقتصادی آن مجدداً برقرار گردد. در مقابل، بررسی حقوق مصر نشان می‌دهد که قانون‌گذار این کشور با الهام از فقه اسلامی و همچنین تحولات حقوق تطبیقی، گامی مهم در جهت نهادینه‌سازی نظریه عذر برداشته است. بند دوم ماده ۱۴۷ قانون مدنی مصر مقرر می‌دارد که اگر در نتیجه حوادث استثنایی و عمومی که پیش‌بینی آن‌ها ممکن نبوده است، اجرای تعهد برای متعهد به‌گونه‌ای طاقت‌فرسا شود که او را در معرض زیان فاحش قرار دهد، دادگاه می‌تواند با توجه به شرایط، تعهد را تا حد معقولی تعدیل کند. اهمیت این مقرر در آن است که ضمن حفظ اصل الزام‌آور

بودن قرارداد، امکان مداخله محدود و هدفمند قاضی را برای بازگرداندن تعادل اقتصادی قرارداد فراهم می‌کند. به بیان دیگر، در این نظام حقوقی تعدیل قرارداد نه به‌عنوان استثنایی گسترده بر اصل لزوم، بلکه به‌عنوان ابزاری برای حفظ و تداوم رابطه قراردادی در شرایط بحرانی تلقی شده است.

تحلیل تطبیقی این دو نظام حقوقی نشان می‌دهد که وجود چارچوب قانونی روشن برای مواجهه با شرایط اضطراری می‌تواند به افزایش کارآمدی حقوق قراردادها کمک کند. تجربه حقوق مصر نشان می‌دهد که پیش‌بینی چنین نهادی نه‌تنها موجب تضعیف اصل لزوم نمی‌شود، بلکه در عمل به حفظ روابط قراردادی و جلوگیری از فروپاشی آن‌ها در شرایط بحران کمک می‌کند. این امر به‌ویژه در اقتصادهای معاصر که قراردادهای بلندمدت و پیچیده نقش مهمی در فعالیت‌های اقتصادی دارند، اهمیت بیشتری می‌یابد.

با توجه به این یافته‌ها، به نظر می‌رسد که نظام حقوقی ایران نیز می‌تواند با بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود در فقه امامیه و نیز تجربیات حقوق تطبیقی، گام‌هایی در جهت توسعه و نهادینه‌سازی نظریه عذر بردارد. در این راستا، نخستین گام می‌تواند تدوین مقرره‌ای قانونی برای تعیین شرایط اعمال این نظریه باشد؛ مقرره‌ای که ضمن احترام به اصل لزوم قراردادها، امکان تعدیل تعهدات را در شرایط استثنایی و با معیارهای مشخص فراهم کند. چنین مقرره‌ای می‌تواند شرایطی مانند غیرقابل پیش‌بینی بودن حادثه، استثنایی و عمومی بودن آن و نیز ایجاد دشواری شدید در اجرای تعهد را به‌عنوان معیارهای اصلی برای مداخله قضایی در نظر بگیرد. علاوه بر اصلاحات تقنینی، ایجاد انسجام در رویه قضایی نیز اهمیت فراوانی دارد. در این زمینه، دیوان عالی کشور می‌تواند با صدور آرای وحدت رویه یا تبیین اصول کلی در تفسیر مواد موجود، نقش مهمی در هدایت محاکم و ایجاد پیش‌بینی‌پذیری بیشتر در روابط قراردادی ایفا کند. همچنین توجه به آموزش حقوقی و آشنایی قضات و کلا و مشاوران حقوقی با مبانی فقهی و تطبیقی نظریه عذر می‌تواند به کاربرد دقیق‌تر و منسجم‌تر این مفهوم در دعاوی قراردادی کمک کند.

فهرست منابع

- صفایی، سید حسین (۱۳۹۸). **نظریه عمومی تعهدات**. تهران: انتشارات میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۱). **دوره مقدماتی حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها**، جلد ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- شهیدی، مهدی (۱۳۹۲). **حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها**. تهران: انتشارات مجد.
- شمس، عبدالله (۱۴۰۱). **سقوط تعهدات در حقوق ایران**. تهران: انتشارات دراک.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۶). **دائرةالمعارف حقوق مدنی و تجارت**. تهران: گنج دانش.
- پارساپور، محمدباقر و ذاکری نیا، حانیه (۱۳۹۴). «اقسام، احکام و آثار معاذیر عدم اجرای قرارداد (مطالعه تطبیقی در نظام حقوقی ایران، رومی ژرمنی، کامن لا و برخی اسناد بین‌المللی)». **پژوهش‌های حقوق تطبیقی**، شماره ۲.
- مقدادی، محمد مهدی؛ همتیان، مهدی و فاطمی، سیده معصومه (۱۳۹۴). «پژوهشی نو در دلالت آیه «اوفوا بالعقود» بر اصل لزوم»، **دین و دنیای معاصر**، شماره ۱۵.
- موسوی، سید عباس و اصانلو، اکبر (۱۴۰۱). «انتفای عقد به سبب عدم امکان اجرای موضوع آن در حقوق ایران و فرانسه»، **مجله حقوقی دادگستری**، شماره ۸۶.
- موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۳۹۴). **قواعد فقهیه**. تهران: انتشارات سمت.
- امینی، مهدی (۱۳۷۸). «مروری بر قاعده لاضرر و تأثیر آن بر ضرر متعهد»، **دیدگاه‌های حقوقی**، شماره ۱۳.
- خوئینی، غفور (۱۳۹۲). «تعدیل قضایی قرارداد در اثر کاهش ارزش پول»، **پژوهش حقوق خصوصی**، شماره ۴.
- السنهوری، عبدالرزاق (۲۰۰۶). **الوسیط فی شرح القانون المدنی**، جلد ۱. قاهره: دار النهضة العربية.
- عبدالفتاح، حسام (۲۰۱۸). **نظریه الظروف الطارئة فی القانون المدنی المصری**. الاسكندرية: منشورات الجامعة.
- سالم، محمد (۲۰۲۰). «تطبيق نظریه الحادث الطارئ فی عقود الإذعان». **مجلة القضاء المدنی**، العدد ۲.
- النجار، یاسر (۲۰۱۷). «تأثیر التضخم علی العقود الطويلة الأمد و نظریه الحادث الطارئ»، **مجلة الدراسات القانونية والاقتصادية**. العدد ۱۷.
- الجبالی، مصطفی (۲۰۱۹). **فكرة الظروف الاستثنائية فی التزامات المتعاقدين**. قاهره: دار الطباعة الحديثة.
- بدوی، سامح (۲۰۱۵). **نظریه الحادث الطارئ فی القانون والقضاء**. قاهره: دار النهضة العربية.

References

- Zimmermann, Reinhard, (1996), *The Law of Obligations: Roman Foundations of the Civilian Tradition*. Oxford University Press, 1996.
- Ghestin, Jacques, (2013), *Traité de droit civil: La formation du contrat*. LGDJ
- Brunner, Christoph, (2009), *Force Majeure and Hardship under General Contract Principles*. Kluwer Law International
- UNIDROIT Principles of International Commercial Contracts (2022 Edition). Rome: International Institute for the Unification of Private Law